

مکتب اصفهان در شهرسازی

دکتر سید محسن حبیبی
استاد گروه شهرسازی دانشکده هنرهای زیبا

چکیده

تشکیل دولت صفوی در قرن دهم هجری (۱۷ میلادی) سبب می‌گردد تا حیات عقلی شیعی به اوج خود رسد، تشیع اثنی عشری به هویت سیاسی و فرهنگی مستقلی دست یابد و این هویت و شخصیت را به عنوان خمیرمایه فرهنگی همه شئون زندگی پس از خود قرار دهد و زمینه را برای شکفتن آراء حکمی اشراقی، فلسفی و عملی مهیا سازد.

این حکمت که در سراسر عصر صفوی در عراق، سوریه و هندوستان، که پیوندهای بسیار نزدیک با ایران داشتند، رواج یافت اجمالاً مکتب اصفهان^۱ نامیده می‌شود. مرکز این حکمت نه تنها اصفهان پایتخت صفویان بلکه شهرهایی چون شیراز، کاشان، قزوین و تبریز بوده است.

استقرار دولت صفوی در اصفهان فرصتی است که این دولت آرمانشهر خود را بر مبنای آراء حکمی و فلسفی بنیان گذارد و به شهر چون نماد و تجسم و تجسد کالبدی فضایی این مفاهیم بنگرد. برنامه‌ریزی، طراحی و اجرای شار جدید اصفهان به مدت ۲۵ سال، بیانی روشن از این نمادگرایی و سازماندهی فضایی است. این بیان فضایی و نمادگرایی آن چنان محکم، روشن و ظریف است که بی‌هیچ تردیدی در زمینه هنر شهرسازی مکتبی را پایه می‌گذارد که بنا به خاستگاه حکمی و فلسفی‌اش می‌توان مکتب اصفهان در شهرسازی نامیدش.

و آن کسی که شاید در شهرسازی چنین مکتبی را پایه نهاد کسی دیگر نبود جز شیخ بهاء‌الدین عاملی (شیخ بهائی) که بر آن شد تا سایه ناکجاآبادهای اساطیری، مذهبی و فلسفی را بر زمین نقش زند و چون از پایه‌گذاران مکتب اصفهان در حکمت و فلسفه بود، در شهر نیز بر آن شد تا بحث آن را با منطق آغاز کند و با مفاهیمی عارفانه در پرتو تجرید و اشراق عقل بر پایش سازد

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است کان را نام نیست
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر
کاورد رو سوی این بی‌نام شهر

مقدمه

شکل‌گیری مکتب

تشکیل دولت صفوی سبب شد تا حیات عقلی شیعی به اوج خود رسد، تشیع اثنی عشری به هویت سیاسی و فرهنگی مستقلی دست یابد و این هویت و شخصیت را خمیرمایه فرهنگی همه شئون زندگی پس از خود قرار دهد. «کلام شیعی که همواره نقش برج و باروی ایمان مذهبی را ایفا کرده بود، در عصر صفوی که هیچ جریان دیگری معارض آن نبود، با مسائل عملی اجتماعی بی‌شماری روبه‌رو شد و بیشتر قوت اولیه خود را از دست داد. اما فقه به لحاظ مواجهه با اوضاع و احوال جدید، روی به پیشرفت سریع نهاد... (و بدین ترتیب) فرهنگ ایران که عمدتاً رنگ شیعی داشت، زمینه را برای شکفتن آراء حکمی اشراقی، فلسفی و علمی مهیا ساخت.

این حکمت که در سراسر عصر صفوی در عراق، سوریه و هندوستان، که پیوندهای بسیار نزدیکی با ایران داشتند، رواج یافت اجمالاً مکتب اصفهان^۱ نامیده می‌شود. مرکز این حکمت نه تنها اصفهان پایتخت صفویان، بلکه شهرهایی چون شیراز، کاشان، قزوین و تبریز بوده است. (این حکمت) که در روزگاران صفویان روی به تکامل گذارده و تا به عصر ما تداوم یافته است، آمیزه‌ای است از چندین رشته که بر چارچوب تشیع به هم بافته شده است. مهمترین عناصر حکمت عبارتند از: تعالیم باطنی ائمه (ع)، به خصوص مطاوی نهج‌البلاغه امام نخست علی (ع)، حکمت اشراقی سهروردی که حاوی جنبه‌هایی از نظریات ایران باستان و آراء هرمسی و تعالیم صوفیان

نخستین، به خصوص آراء عرفانی ابن عربی و میراث فیلسوفان یونانی. از این روی، جای شگفتی نیست اگر که بسیار از رسالات حکمی بحث را با منطلق آغاز می‌کنند و با جذبه‌های عارفانه در پرتو تجرید و اشراق عقل پایان می‌برند.^۲

از حکمایی که مکتب اصفهان را در دل این حکمت پرورنده‌اند می‌توان از شیخ بهاء‌الدین عاملی مشهور به شیخ بهایی، چهره ممتاز مکتب اصفهان در شهرسازی و معماری، میرداماد چهره ممتاز این مکتب در فلسفه و کلام، میرابوالقاسم میرفندرسکی، ملامحسن فیض کاشی، مجلسی دوم و صدرالدین شیرازی مشهور به ملاصدرا نام برد. شیخ بهاء‌الدین عاملی متکلم و فقیه مبرز زمان خود که صدر علمای اصفهان نیز بود نقشی سترگ در تدوین مکتب اصفهان در معماری و شهرسازی داشت. او صوفی بزرگ، معماری برجسته و ریاضیدانی شهیر و مورد احترام همگان بود. شیخ بهایی مورد احترام همه فرق، از درویشان خانه به دوش و قلندران گرفته تا علمای درباری، بود. کار سترگ شیخ این بود که بی‌اعتباری همه علوم را در برابر عرفان نشان داد. آن هم در حالی که خود در همه علوم مرتبه استادی داشت و هر یک از آثارش مرجع رسمی موضوع مربوط به خود بود. شیخ بهایی در سراسر آثارش، از شعر گرفته تا معماری و از معماری گرفته تا شهرسازی، بر رجحان شهود عقلانی بر معرفت استدلالی تأکید ورزیده است.

شیخ در آثارش عمدتاً بر وطن مألوف و سرزمین «ناکجا آباد» نظر دارد. او در این ره به چنان درجه‌ای از کمال روحی و رای اصول و قواعد نظری رسیده که همه آثارش سرشار از ارزشهای معنوی است. حتی در آثار معماری و شهرسازی که منسوب به او است و شاید از این پس بتوان آنها را مکتب اصفهان در شهرسازی و معماری نامید رایحه معنوی به مشام می‌رسد. آثار او گوه توازنی است که میان علوم ظاهری و باطنی، مباحث مابعدالطبیعی و جهان‌شناسی برقرار شده است. به‌ویژه آن‌گاه که تأثیر بنیادی و وحدت بخش عرفانی کانون توجه باشد، این توازن شاهد رابطه‌ای است که می‌تواند میان وجوه مختلف سنت برقرار باشد.

این چنین است که از دل حکمتی که مکتب اصفهان در فلسفه، شعر، نقاشی، ادبیات، موسیقی و... در آن پرورانیده می‌شود، مکتب اصفهان در معماری و شهرسازی نیز متولد می‌شود.

مفاهیم و انگاره‌های مکتب اصفهان در شهرسازی^۳

۱. با توجه به وحدت اجتماعی کار، حضور مستقیم و همه جانبه دولت و همسایه‌های اجتماعی اقتصادی در پهنه شهر و روستا و بالاخره تعریف شدن شهر در منطقه، در مکتب اصفهان شهر در محیط پیرامونی مستحیل می‌شود.^۴ از این رو در توافق کامل با طبیعت پیرامونی خویش قرار می‌گیرد و در توافق، همزیستی و وحدت چندسویه با روستاهای اطراف خود است. برج و باروی شهر نه به عنوان یک عنصر متمایزکننده شهر از روستا که به عنوان حصاری برای تعریف محدوده کالبدی شهر به کار گرفته می‌شود. در بسیاری از موارد روستاها نیز چنین حصاری دارند.

۲. در این مکتب رونق و آبادی شهر نه از طریق بازسازی شهرکهن، که از مسیر ایجاد مجموعه‌های شهری جدید در کنار شهر

کهن دنبال می‌شود. بنابراین مکتب اصفهان، شهر قدیم را مورد جراحی و نوسازی قرار نمی‌دهد؛ بلکه با ایجاد مجموعه‌های نو و اعلام دیدگاههای جدید و از طریق آنها، جرم دگرگونی و دگردیی را در بافتهای کهن می‌پراکند. آنچه در این میان اهمیت دارد، بیان هماهنگ و هماوای فضاهاى شهری است.

۳. برنامه‌ریزی و طراحی فضاهاى شهری و به کارگیری معماری شهری برای ایجاد ابنیه، میادین و... سبب می‌شود که مکتب اصفهان به تبع جهان‌بینی حاکم به وحدت بیانی دست یابد؛ کل در یک نگاه قابل درک می‌شود و مفهومی مجزا از اجرای خویش می‌یابد؛ مفهومی که نشان می‌دهد که کل، مجموعه اجزای متشکله خویش نیست. خود معنایی دیگر دارد و مفهومی دیگر را القا می‌کند. جزء نیز در مقیاس خویش کامل است و وحدت را نشانگر است؛ در عین آن که در ترکیب با اجزای متشابه یا متباین، مجموعه بزرگتر و واحدی را سبب می‌شود. جزء در کثرت خویش وحدت را بیان می‌دارد و کل در وحدت خود کثرت را نشانگر است.

۴. جهان‌بینی متکی بر مفاهیم عرفانی که با تشکیل دولت صفوی بستر مادی می‌یابد، بر آن می‌شود تا در شهرسازی مکتب اصفهان، آرمانشهر خویش را بر پای دارد. سلسله مراتب فضایی از بزرگترین مقیاس تا کوچکترین مقیاس کالبدی به کار گرفته می‌شود. هر مقیاس بر آن است که بازتابی از اصل وحدت‌بخش جهان باشد. عالم صغیر چه در مقیاس روستا، چه در مقیاس شهر، چه محله، چه میدانچه و چه گذر، پرتوی است از عالم کبیر. در عین بی‌نظمی ظاهری، نظمى باطنی دارد؛ نظم در بی‌نظمی. انسان در نقش مرکز ثقل عالم صغیر، در پی رسیدن به کمال مطلوب و عروج است. همان‌گونه که در کلام این امر به استعاره و ایجاز بیان می‌شود، در بیان کالبدی و کلام فضایی نیز استعارات به کار گرفته می‌شود: ترکیب سایه و روشن، نرم و سخت، آب و سنگ، زمین و آسمان، فشردگی و گشادگی، چم و خم، خشکی و طراوت و... همه و همه به کار گرفته می‌شود تا انسان این مرکز هستی صغیر با مرکز هستی کبیر در ارتباط واقع شود و عالم کبیر و صغیر را انعکاسی از هم ببیند. نگرش از زمین به آسمان کشانده شود و بازتاب آسمان را در زمین ببیند.

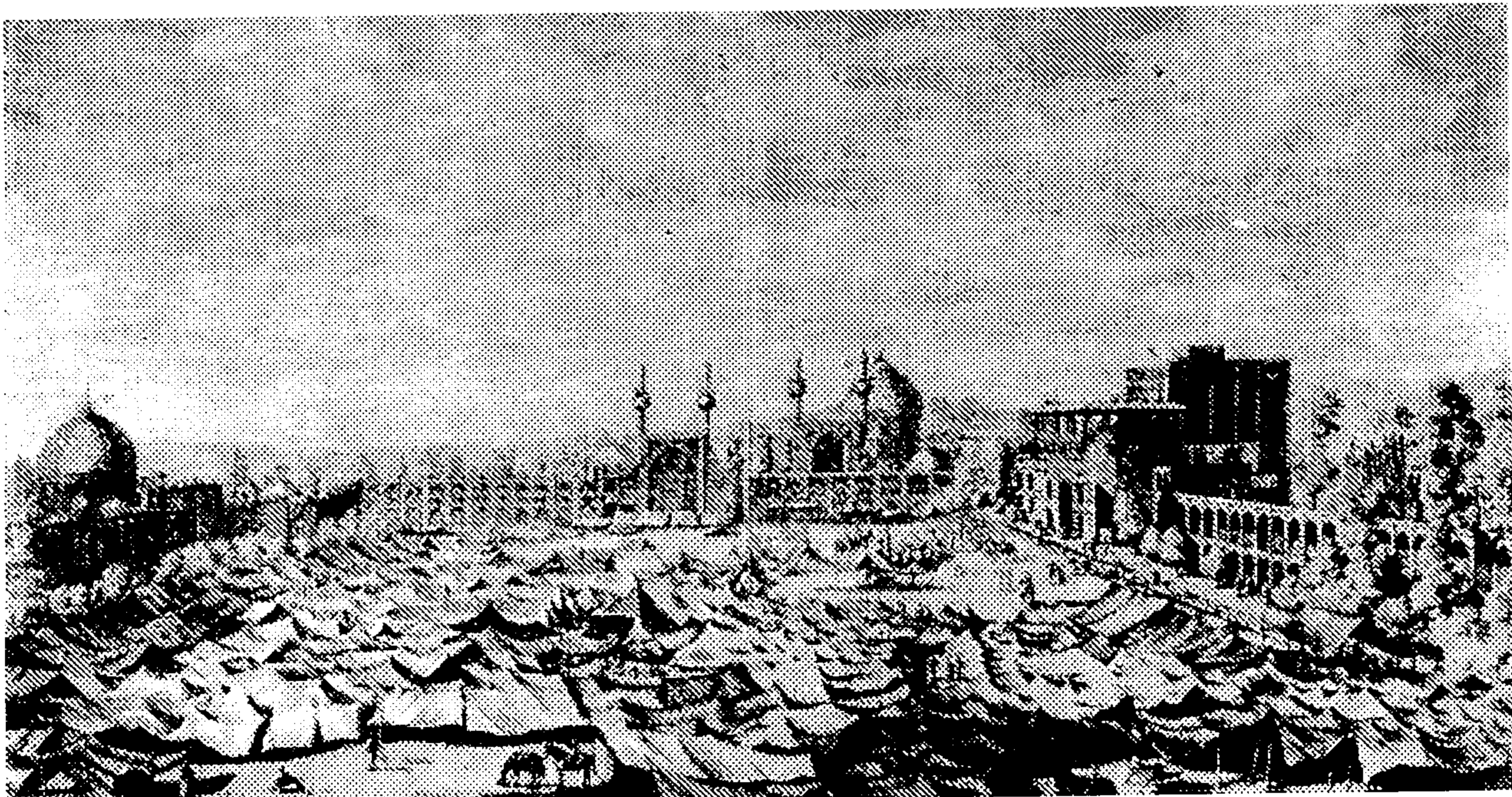
۵. با توجه به اینکه آنچه هست، بازتابی از هستی مطلق است، مکتب اصفهان در شهرسازی در پی تحقق بخشیدن به اصلی است که جهان بر آن قرار دارد: اصل تعادل و توازن؛ تعادل فضایی و توازن کالبدی. هماهنگی و هماوایی عناصر متباین در معرفی یک مفهوم یا یک عنصر واحد سبب می‌شود تا اصل تقارن و فضای متقارن در این سبک معنای چندانی نیابد و تنها در اجزاء و ذره فضاها به کار گرفته شود. معماری شهری و سازماندهی فضایی مکتب اصفهان پیش از پیش بر اصل تعادل و توازن استوار است و مثالهایی بی‌بدیل را عرضه می‌دارد. همه عناصر یک ترکیب هنری و کلامی برای بیان این اصل به کار گرفته می‌شود. آهنگ، تکرار، انقطاع، تداوم، یکسانی، تباین، بازگشت به آهنگ و بازآمدن به تباین، مقدمه، مؤخره، پیش درآمد، فرود... در ماهرانه‌ترین ترکیب فضایی و بیان کالبدی چهره می‌نماید. ۶. مقیاس انسانی در مفهوم مادی و عددی آن، درآمد و شد انسان از عروج به فرود و از لاهوت به ناسوت و برعکس رنگ می‌بازد. آنچه مطرح می‌شود فضایی است که بتواند این آمد و شد را بیان دارد.

در شهرسازی، از ایجاد نقطه‌گریز دید و توجه تام و تمام به یک نقطه حذر می‌کند. در مقابل هر نقطه‌ای از استقرار، منظره‌ای گشوده می‌شود و به فراخور مقیاس و سلسله مراتب مکانی، عناصر متفاوت در ترکیب فضایی با یکدیگر قرار می‌گیرند و در میانه‌ی خویش روزه‌ای برای عبور از موجود به مستور باز می‌گذارند. انکشاف فضا، از این به آن درگذشتن و در این شدن، نه این و نه آن بودن، اصل و مفهومی است که از ذره فضا تا کلان فضای این مکتب دیده می‌شود. فضا در هر نقطه‌ای محصور می‌شود، انسان ا در خود می‌گیرد و از نقطه‌ای خاص او را به دیگر فضا رهنمون می‌شود. سیال بودن و تداوم فضایی از دیگر مفاهیمی است که در این سبک به کار گرفته شده است.

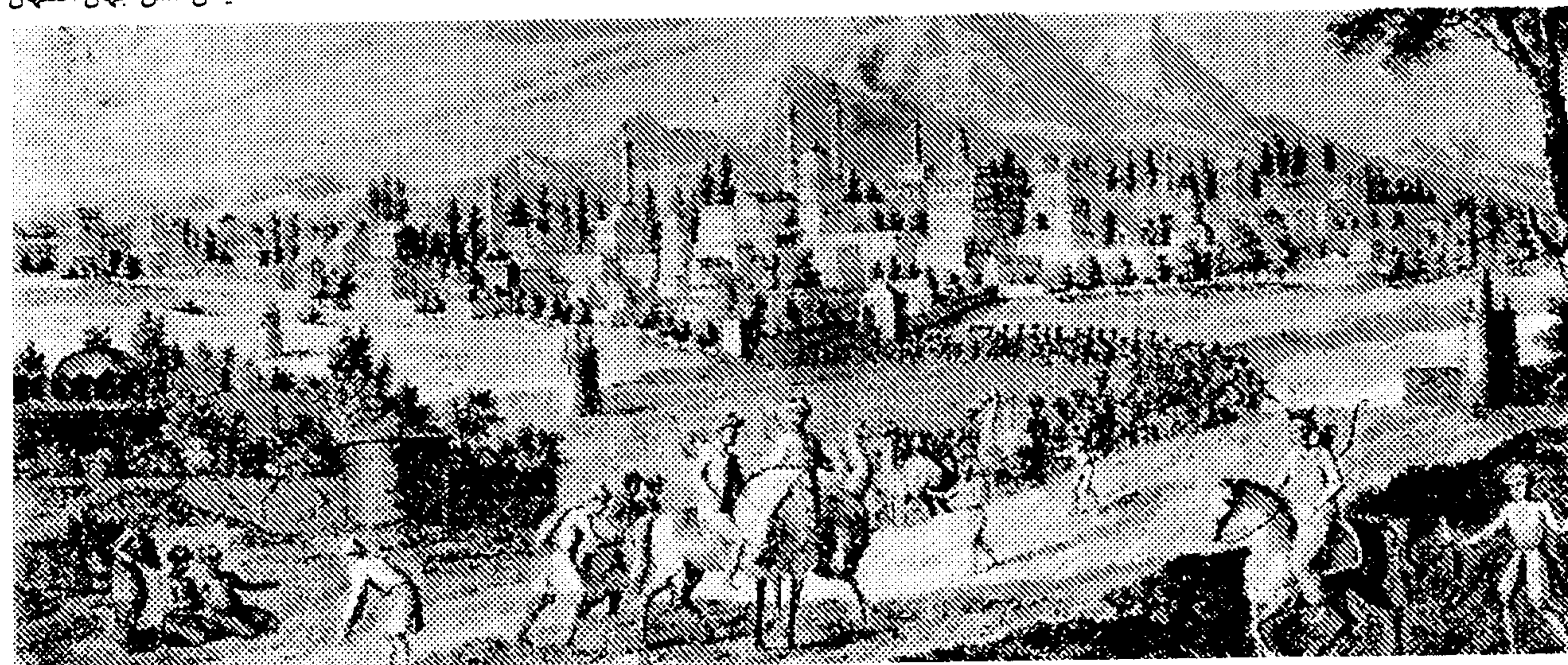
۸. مکتب اصفهان بی‌آنکه در پی ساخت و برپایی بناهای یادمانی باشد، خود به یادمان تبدیل می‌شود. با پرهیز از ایجاد فضاهای مسلط و بناهای سلطه‌گر، این مکتب موفق به ایجاد بناها و

بنابراین در مکتب اصفهان نه مقیاس که فضای انسانی مطرح می‌شود. مقیاسها، اندازه‌ها، احجام، گشودگیها و بسته‌شدنها و... همه بر آن است که بیانگر این فضا باشد. مناره‌های بلند، سردرهای رفیع، بناهای مرتفع، بادگیرها و... همه در خلق این فضا به کار گرفته می‌شود. از این رو انسان بی‌هیچ ترس و هراسی از مقیاس، از این فضاها درمی‌گذرد و در محاوره‌ای فضایی و هستی‌شناختی با آنها قرار می‌گیرد و به عنوان مرکز ثقل عالم صغیر، در هر نقطه‌ای از این فضا که قرار گیرد مرکزیت بدانجا باز می‌گردد و منظری دیگر در مقابل او گشوده می‌شود. مرکزیت هندسی در مقابل مرکزیت آرمانی رنگ می‌بازد. همان‌گونه که در مقیاس دیگر و در فضایی گسترده‌تر مرکزیت شار در مکتب اصفهان بیش از آنکه یک مرکز هندسی باشد، مرکزی عقیدتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی است.

۷. با عنایت به مفهوم «عالم همه منظر اوست». مکتب اصفهان



میدان نقش جهان اصفهان



اصفهان

مجموعه‌های باشکوهی می‌شود که سخت مردم‌وارند، در گفتگو با مردم قرار می‌گیرند، از آنان هویت می‌یابند و بدانها هویت می‌بخشند. با چنین مفاهیم ذهنی و با چنان مصادیق عینی، مکتب اصفهان را می‌توان مکتب پایه‌ای در سیر تحول شهرگرایی، شهرنشینی و شهرسازی تا قبل از شروع دوران معاصر شناخت. این مکتب حتی بعد از سقوط دولت صفوی و تاخت و تازهایی که سراسر قرن دوازدهم هجری (قرن هجدهم و نوزدهم میلادی) در ایران جریان داشت، جرم و خمیرمایه خود را حفظ کرد و بنا به مورد و در هر زمان آسایشی، از نو چهره وانمود. شیراز، بوشهر، اصفهان و... در دوره حکومت افشاریه و زندیه جلوه‌های این مکتب هستند.

اصول و قواعد دستوری مکتب

با این مفاهیم و انگاره‌ها و با این مصادیق و کالبدها، مکتب اصفهان موفق می‌شود تا معماری و شهرسازی را نیز بر پایه اصول و قواعدی قرار دهد که بر آن مبنا دستگاه فلسفی خویش را بنا کرده بود. این اصول و قواعد سبب می‌شود که در این مکتب با زبان و بیانی مواجه شویم که علی‌رغم گویشهای متفاوت مکانی، از دستور زبانی ویژه تبعیت می‌کند.

این دستور زبان بر مبنای چهار نظم مادی (زمینی): آب، خاک، گیاه و هوا و یک نظم معنایی (آسمانی، کیهانی)، نظم مقدس شکل می‌گیرد. همان‌گونه که هریک از چهار نظم زمینی سایه‌ای از آن نظم کیهانی مقدس است، بر همان باور شهر و بنا، شهرسازی و معماری نیز تجلی و حضور این چهار نظم خواهد بود برای یادآوری آن نظم کیهانی. به کارگیری چهار نظم مادی نشان می‌دهد که چگونه مکتب اصفهان تلفیق و ترکیب مکان و محیط، مصنوعی و طبیعی، ساخته و ناساخته، نظم و بی‌نظمی و... را در دستور کار زبان طراحی شهری خود قرار داده است. در ترکیب و باز ترکیب چهار نظم آب، خاک، گیاه و هوا، مکتب اصفهان موفق شده است با مفاهیمی واحد، مصادیقی متفاوت و گوناگون را با توجه به محیط، مکان و زمان بیان کند؛ به گونه‌ای که فضای ساخته شده در نظمی آهنگین و هماوا با طبیعت پیرامون خویش قرار گیرد. با تبعیت از نظمهای چهارگانه و با قدرتی کامل این مکتب موفق شده است که شعر معماری و شهرسازی را در فضا و بنا بسراید. این شعر کالبد یافته در فضا و بنا، نه برای ارضای مفاهیم ظاهری و مادی، که برای کالبد بخشیدن به همان نظم مقدس کیهانی است.

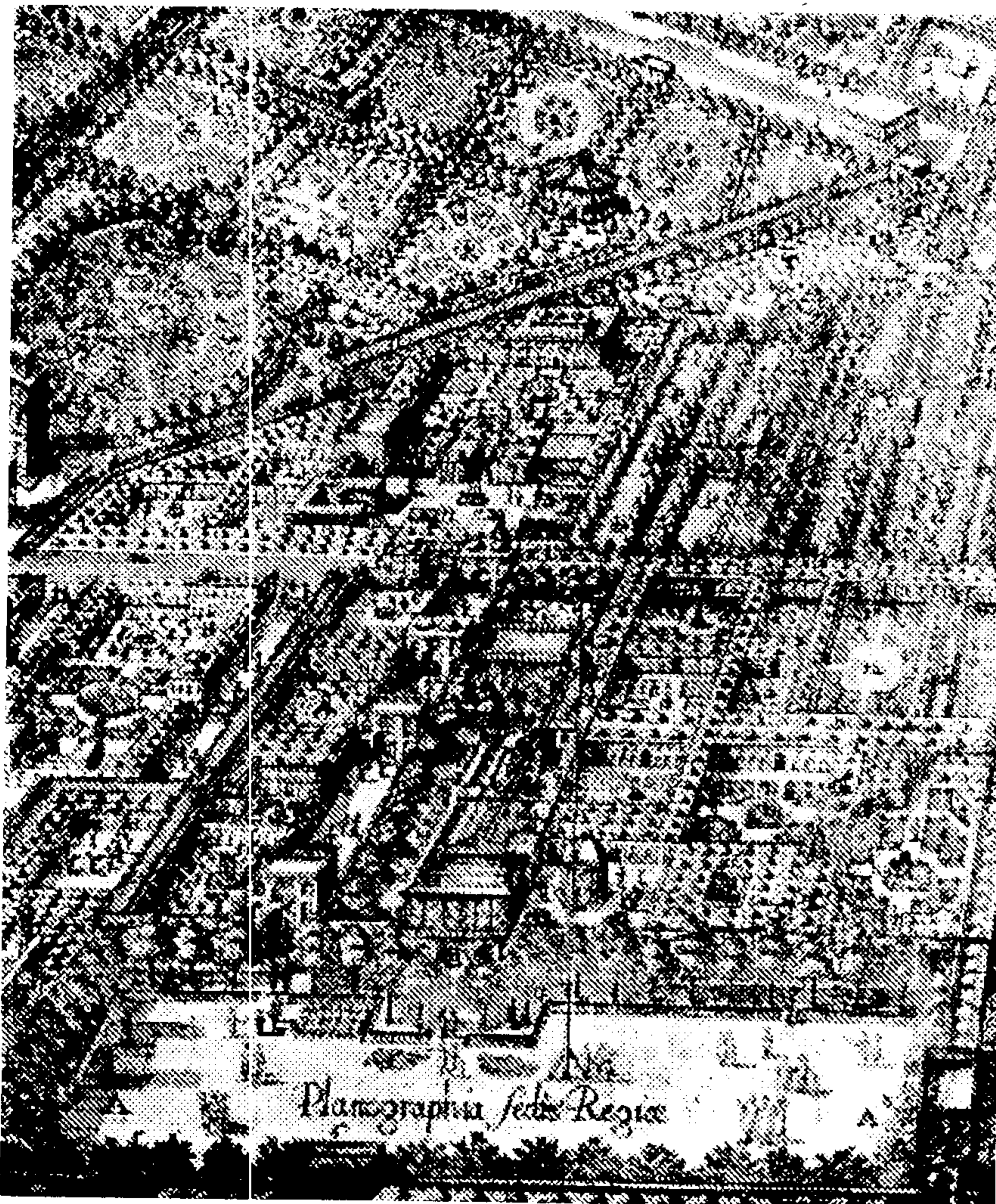
نظمی که در پی بیان وجود در موجود است؛ در پی چهره‌گشایی بی‌از مستور است؛ دریچه‌ای است از آشکار به نهان، از ظاهر به باطن، و نفی زمان در مکان و مکان در زمان و به تعبیری نفی زمان و مکان. با تکیه بر این نظم، مکتب اصفهان اصول و قواعدی را در طراحی شهری به کار می‌گیرد که قابلیت دارد تا در هر مکان و زمانی ترکیب کلامی و بیانی در خور آن مکان و زمان را داشته باشد و گویشی نو ارائه دهد. بدین اعتبار، این مکتب موفق می‌شود که دستگاه و نظامی ارائه دهد که توانایی انطباق با دگرگونیهای زمان و مکان را داشته باشد؛ بی‌آنکه مجبور باشد به ترکیب کلامی، بیانی و فضایی دوران کهن بازگردد. این عین «شدن» در هر لحظه است؛ و این همان گذر از شکل به محتواست. اصول و قواعد مطروحه در این مکتب پوسته و شکل را

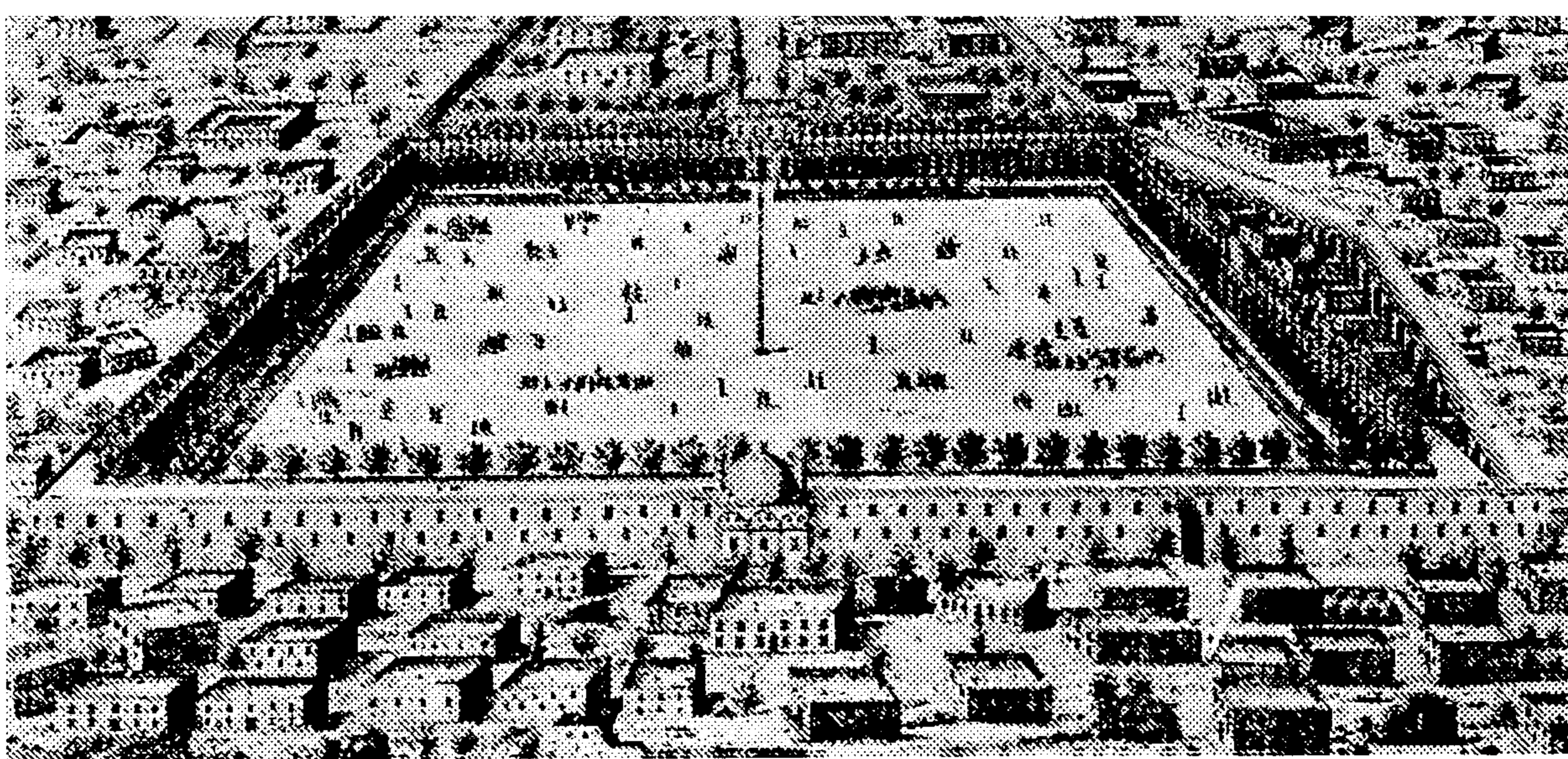
امری عَرَضی می‌داند که دگرگونی پذیرند. آنچه اعتبار دارد و ثابت می‌ماند محتوا و ماهیت امر است.

با این اعتبار، اصل ترکیب کلام، رابطه مبتدا، خبر، فعل، رابطه جزء با کل، معنای واژه به خودی خود، معنای واژه در جمله، معنای جمله به تنهایی و معنای جمله در متن و... در این دستگاه زبانی تعریف می‌شود. هر بنا به خودی خود کتابی است مملو از واژه‌ها و جمله‌ها و...

در شهر، هر بنا نقشی واژه‌ای می‌یابد. مجموعه بناها جمله را شکل می‌دهند. محله‌ها فصول و متون را می‌سازند و شهر کتاب می‌شود. می‌توان کتاب را در کلیت آن خواند؛ بی‌آنکه به اعتبار متن، جمله و واژه خللی وارد آید و می‌توان هر واژه، جمله یا متون را بی‌رجوع به تمامی کتاب بازخواند و معنای خاص آن را باز یافت. نه کتاب واژه خواهد بود و نه واژه کتاب؛ گو اینک کتاب مملو از متون، جمله و واژه‌هاست، ولی خود مقصودی دیگر را بیان می‌دارد که مجموعه واژه‌ها یا جمله‌ها یا متون از بیان آن قاصرند. هر سطر و مصراع، جمله و غزل، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند، فراز و فرود نیز خود جهانی را پدیدار می‌کند که در جهان کلی کتاب ناپیدا است. این چنین است که مکتب اصفهان موفق می‌شود که شعر شهر را بسراید.

در این دستگاه زبانی و قواعد دستوری آن می‌توان اصول مربوط به ناحیه ۲۶ خ‌های زبان طراحی شهری را در دو گروه عمده مورد بررسی قرار داد: اول، شاهی در اصفهان





میدان نقش جهان
اصفهان

عناصر پیرامونی مکان، که در فضای مابین آنها تعریف می‌شود. اصل تباین: ناهمگونی عناصر و فضاهای شهری و در عین حال آهنگین بودن آن در ارتباط با دیگر عناصر و فضاها، اصلی است که فضای شهری را از یکسانی، یکدستی و بی‌هویتی می‌رهاند. با استفاده از این اصل فضاهای متباین شهری نقشی اصلی در هویت بخشیدن به شهر ایفا می‌کنند.

اصل اتصال: هر فضای شهری در پی وصل به دیگر فضاهاست. هرگاه این اتصال ایجاد نشود، کلامی گفته نخواهد شد و واژه‌ها به جمله تبدیل نخواهد شد و خانه‌ها و گنبدها و... شهر را نخواهند ساخت. اصل اتصال را می‌توان به حروف ربط بین واژگان تعبیر کرد، قیود مربوط به افعال دانست و صفت تعریف‌کننده موصوف.

اصل توازن: شهر در موزونی فضاها و بناهای متشکله آن تعریف می‌شود؛ در موزونی روابط فضایی، اشکال و فعالیتها. توازن فضایی بی‌هیچ ترسی از معماری با مقیاس بزرگ و از اینکه مقیاس انسانی - در حد اندازه‌ها - مورد توجه واقع نشود، عملاً به ایجاد فضای انسانی می‌انجامد. در چنین فضایی است که تعادل فضایی نیز میسر خواهد شد بی‌آنکه تقارنی مطرح باشد.

اصل تناسب: نسبت ابعاد و اندازه‌ها، نسبت احجام و ساختمانها، نسبت فضاهای انباشته و فضاهای تهی، نسبت سایه و روشن، نسبت محدودیت و بی‌کرائگی، نسبت انسان و فضا و... همه در امری می‌گنجد که زیبایی جهان در تناسب آن معنا می‌شود؛ در نسبت معقول به منقول، واقع به موهوم، شاهد به خیال.

اصل تداوم: فضای شهری خلأیی است که مابین ساختمانها، احجام و اشکال واقع می‌شود و در مکان و زمان با رفتارهای اجتماعی، فرهنگی معنایی دیگر می‌یابد. فضای شهری چون نسیمی از میان فضاها درمی‌گذرد، از این به آن می‌شود و در این شدن، نه این است و نه آن. این «شدن» اصلی را مطرح می‌کند که تداوم نامیده می‌شود؛ امری که در حال اتفاق می‌افتد، سر در گذشته دارد و پای در آینده می‌گذارد. اصل انقطاع در این تداوم است که معنا می‌یابد و سکون در این حرکت است که فهم می‌شود.

اصل قلمرو: هر فضای شهری از ذره فضا (مسکن) تا کلان فضا (شهر) حریمی خاص خود دارد؛ حریمی که دامنه درون را به برون می‌گستراند و محدوده‌ای خاص از برون را متعلق به درون می‌کند. قلمرو، مکانی می‌شود که در آن خودی و بیگانه تعریف می‌شوند،

اصول عام که عمدتاً ناظر بر ابعاد فلسفی و حکمی است. این اصول همانی است که در بالا بدان اشاره شد؛ اصولی فارغ از زمان و مکان؛ اصولی که سر در ازل دارند و دامن در ابدیت می‌گسترانند؛ اصولی که «کجا» را سایه‌ای از «ناکجا» می‌دانند و «مستور» را در «مکشوف» جستجو می‌کنند. دوم، اصول خاص یا اصولی که پایه زبان طراحی در معنای مادی آن را می‌سازند. این اصول را می‌توان بی‌هیچ اولویت و مزیتی به گونه زیر بیان کرد:

اصل سلسله مراتب: بر مبنای این اصل هیچ فضای شهری، بنا، یا معماری را نمی‌توان فارغ از مراتب بالاتر یا پایین‌تر آن ایجاد کرد. هر فضای شهری یا بنا یا معماری در مکان سلسله مراتبی خود است که معنا می‌یابد و خارج از آن از تعریف تهی می‌شود. بر مبنای این اصل هر فضای شهری یا بنا و معماری دارای درون و بیرون است. در درون، زیر نظمهای خود را شکل می‌بخشد و در برون، از نظمهای فراتر تأثیر می‌پذیرد.

اصل کثرت: فضای شهری در انبساط خویش روی به کثرت دارد و تنوع؛ روی به تجزیه شدن دارد و گوناگونی. در این کثیر شدن و گوناگونی، هر جزء و عنصری فارغ از دیگر اجزاء و عناصر هویت، شخصیت و معنای خویش را دارد. هر جزء خودکلی می‌شود در مقیاس مربوط به خود.

اصل وحدت: فضای شهری در انقباض خود و در مجموعه همبسته‌اش، روی به وحدت دارد و یکسانی؛ روی به ترکیب دارد و همگونی. در این جمع شدن و همسانی، کل دارای هویتی یگانه می‌شود و شخصیتی خاص ارائه می‌دارد؛ فارغ از چگونگی ترکیب اجزاء و عناصرش. اجزاء و عناصر در این هویت کلی رنگ می‌بازند و یگانه می‌شوند.

اصل تمرکز: متمرکز شدن فضای شهری اعتباری خاص بدان می‌بخشد و آن را از دیگر فضاها متمایز می‌سازد. بدین ترتیب هر فضا با نحوه تمرکز اجزایش تعریفی خاص می‌یابد و هویتی ویژه.

اصل عدم تمرکز: پراکندگی فضای شهری موجب می‌شود که بیانی واحد در مکانهایی متفاوت به کار گرفته شود. توزیع متوازن فضاهای شهر علت اصلی یگانگی مفهوم شهر و فضاهای متفاوت آن می‌شود.

اصل تجمع: جمع شدن عناصر متفاوت در یک مکان خاص، مفهومی ویژه بدان مکان می‌بخشد؛ مفهومی که از چارچوب مکان خارج می‌شود و هویتی فضایی به مکان می‌بخشد؛ هویتی که نه در

حرمت نگاهداشته می‌شود و عبور از آن جز با اجازه میسر نخواهد بود. اصل قلمرو: هر فضای شهری از ذره فضا (مسکن) تا کلان فضا (شهر) حریمی خاص خود دارد؛ حریمی که دامنه درون را به برون می‌گستراند و محدوده‌ای خاص از برون را متعلق به درون می‌کند. قلمرو، مکانی می‌شود که در آن خودی و بیگانه تعریف می‌شوند، حرمت نگاهداشته می‌شود و عبور از آن جز با اجازه میسر نخواهد بود.

اصل سادگی: خلوص و صراحت فضای شهری، مکان درک سریع آن را فراهم می‌آورد. بی‌پیرایگی فضای شهر، آشنایی با آن را ممکن می‌سازد. آن درک و این آشنایی خاطره را می‌سازد. با پیروی از اصل سادگی است که فضای شهری به نرمی در خاطر می‌نشیند و خیال‌انگیز می‌شود.

اصل پیچیدگی: واژه به هنگام استعمال روزمره معمولی می‌شود و توجه را بر نمی‌انگیزد. واژه در شعر و کلام که به ایجاز گفته می‌شود در جایگاهی غیرمعمول به کار گرفته می‌شود. در این حالت است که نمایان می‌شود، می‌درخشد و زیبا می‌شود. فضای شهری نیز چنین است و آن زمانی معنا می‌یابد که در مکانی غیرمعمول رخ دهد. کاربرد غیرمعمول واژه و فضا به منظور شاخص کردن آن از اصل پیچیدگی تبعیت می‌کند؛ امری سهل و ممتنع حادث می‌شود. در این اصل است که «شکل» ایجاد می‌شود؛ شکلی که وظیفه‌ای جز ایجاد خاطره‌ها و تداعیها ندارد.

اصل ترکیب: ترکیب واژه‌ها با یکدیگر و چگونگی این ترکیب کلام را از زبان جدا می‌سازد. با پیروی از اصول دستوری زبان، می‌توان ترکیبهای متفاوت کلامی را رقم زد؛ و بدین ترتیب به بیان یا بیانهای متفاوتی دست یافت. در این ترکیب کلامی می‌توان «اضداد» را نیز با یکدیگر ترکیب کرد. این ترکیب اضداد است که می‌تواند فضایی متفاوت از آنچه معمول است را سبب شود. «دوام ترکیب اضداد» چه در ادبیات (نظم و نثر)، چه در کلام و بیان، چه در موسیقی، چه در معماری و چه در شهرسازی پایدار نخواهد ماند؛ مگر آنکه از تناسب در ترکیبها برخوردار باشد تا بتواند روابط متقابل و متناظر اجزاء را به نمایش گذارد.

اصل استقرار: جایگیری واژه در متن بدان ویژگی می‌بخشد که در گونه دیگر از استقرار، فاقد آن است. استقرار بنا در مکان خاص و در فضای شهری در شهر نیز از این دستور عام تبعیت می‌کند. به عبارت دیگر، اصل استقرار در مفهوم ساخت کلام یا شهر معنا می‌یابد. در این مفهوم، ساخت یعنی مجموعه روابط متقابل اجزای یک کل با یکدیگر به گونه‌ای که هر واحد، بیشترین نقش را در برابر دیگر اجزا داشته باشد. هر جزء خود جهانی می‌شود با درون متعلق به خویش، آشنا و ملموس و با برونی متعلق به خویش، بیگانه و در عین حال آشنا. هر جزء خود جهانی می‌شود کامل چون هر جمله با معنایی در متن، مستقل و در عین حال وابسته به دیگر اجزاء.

اصل زملن: معمولاً به کارگیری واژه در متن با فعل مقید به زمان می‌شود. به عبارت دیگر، واژه در زمانهای متفاوت جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و در تبعیت از زمان فهمیده می‌شود. بنا و فضای شهری نیز همین تعریف را در متن شهر می‌یابند؛ معنای که در بیان مقید به زمان می‌شود. بنابراین آنچه در زمان دچار دگرگونی می‌شود صورت است و نه محتوا. محتوای فضای شهری چون محتوای واژه، در بستر زمان

چهره‌های متفاوت می‌یابد.

اصل ایجاز: شهر و فضای شهری، چون زبان و بیان از اسلوبی تبعیت می‌کند که بتواند گسترده‌ترین مفهوم را در ساده‌ترین صورت بیان کند. در زبان اسلوبی گیرنده و جذاب است که بیشترین اندیشه را با کمترین واژگان ارائه دهد. رعایت این اصل یکی از بنیادی‌ترین دستورات عملی زبان طراحی شهری در مکتب اصفهان است. ●

پی‌نوشتها

۱. در عصر صفوی کوششهای بسیاری از حکما مثل شیخ بهاء‌الدین عاملی، میرداماد، میرابوالقاسم میر فندرسکی، ملامحسن فیض کاشی، مجلسی دوم، محمّد لاهیجی، ملامحمّدباقر سبزواری، عبدالرزاق لاهیجی، قاضی سعید قمی، استاد شمس‌الدین کاشی تراش، رضا عباسی، استاد شمس‌الدین محمّد، صادق بیگ افشار (شاعر و نقاش)، مقصود نقاش، مظفر علی نقاش، میرسیدعلی نقاش، شیخ محمّد سبزواری (اولین تصویرگر چهره)، میرعماد (خوشنویس، نستعلیق)، علی‌رضا عباسی (خطاط و طراح)، خواجه اختیار منشی، باباشاه اصفهانی (مؤلف آداب‌المشوق)، محمّدرضا امامی اصفهانی، استاد علی‌اکبر اصفهانی معمار و مهندس مسجد شاه اصفهان، استاد محمّدعلی از معماران و بنایان مسجد شیخ لطف‌الله، استاد محمّدرضا، شیخ محمّد، معروف به آجرتراش، استاد حیدرقلی عودی (موسیقیدان و عودنواز)، استاد حسین معمار، استاد شجاع اصفهانی و ... مکتبی موسوم به مکتب اصفهان شکل گرفت که دامنه تأثیر آن تا به امروز نیز در زمینه‌های مختلف هنری تداوم داشته است. (رجوع شود به مقاله سیدحسین نصر به نام «شیخ بهایی» در مجموعه مقالاتی به نام تاریخ فلسفه در اسلام. جلد دوم که به کوشش م. شریف گردآوری شده است.)
۲. ر.ک. به سید حسین نصر، مکتب اصفهان، تاریخ فلسفه در اسلام. جلد دوم، به کوشش محمّد شریف، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵.
۳. ر.ک. به سیدمحسن حبیبی. «مکتب اصفهان اعتلاء و ارتقاء مفهوم دولت»، مجله صفه، شماره ۳۳، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهیدبهشتی، پاییز و زمستان ۱۳۷۵.
۴. ر.ک. به سفرنامه‌های متعددی که در این روزگاران به رشته تحریر درآمده است.

منابع و مأخذ

۱. اورسل، ارنست. سفرنامه اورسل. ترجمه علی‌اصغر سعیدی، زوار، تهران، ۱۳۵۳.
۲. پیرنیا، محمّدکریم. «سیک‌شناسی معماری ایران» مجله باستان‌شناسی و هنر ایران. شماره ۱، اداره کل باستان‌شناسی، ۱۳۳۷.
۳. پیرنیا، محمّدکریم. «بازار» مجله باستان‌شناسی و هنر ایران. شماره ۲، اداره کل باستان‌شناسی، ۱۳۴۸.
۴. تاورنیه، ژان بانیست. سفرنامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری، حواشی از حمید شیروانی، تأیید اصفهان، ۱۳۶۶.
۵. تحویلدار، میرزا حسن خان. جغرافیای اصفهان. به کوشش منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.
۶. حبیبی، سیدمحسن. «دولت و تهران (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴)» مجله محیط‌شناسی، شماره ۱۵، مؤسسه مطالعات محیط زیست، تهران، ۱۳۶۹.
۷. دروویل، گاسپار. سفرنامه دروویل. ترجمه جواد محبی، گوتنبرگ، تهران، ۱۳۴۸.
۸. شاردن، ژان. سفرنامه شاردن. ترجمه حسن شریفی، نگاه تهران، ۱۳۵۷.
۹. شرلی. سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، منوچهری، تهران، ۱۳۵۷.
۱۰. شکر، یدالله. عالم آرای صفوی. بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
۱۱. فلاندن، اوزن. سفرنامه فلاندن. ترجمه نور صادقی، اشراقی، تهران، ۱۳۵۶.
۱۲. فلسفی، نصرالله. زندگی شاه عباس اول. دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۲.
۱۳. کریمان، حسین. تهران در گذشته و حال. دانشگاه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۳.
۱۴. کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر ترجمه کیکاووس جهاننداری، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۰.
۱۵. لمبتون، آن. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
۱۶. مجید شبیانی، نظام‌الدین. تشکیلات شاهنشاهی صفویه. دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶.
۱۷. مینورسکی، و. سازمان اداری حکومت صفویه. ترجمه مسعود رجب‌نیا، حواشی محمود دبیرسیاقی، زوار، تهران، ۱۳۳۴.
۱۸. نصر، حسین. «مکتب اصفهان» تاریخ فلسفه در اسلام. جلد دوم، به کوشش میان محمّد شریف، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵.
۱۹. هنیس، والتر. تشکیل اولین دولت ملی در ایران. ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸.